

## نقد ترجمه کنایه در ترجمه های فارسی قرآن

عباس اقبالی<sup>۱</sup>

زهره زرکار<sup>۲</sup>

### چکیده

در هر زبان از جمله زبان عربی، تعابیر کنایی تصویرهایی می آفرینند که مایه زیبایی سخن و جلوه هنر سخنورند و بر قدرت نفوذ و اثر بخشی کلام می افزایند، و قرآن مجید نیز که به زبان عربی، «بلسان عربی مبین» (الشعراء ۱۹۵) نازل گشته است، بسامد تعبیرات کنایی آن به قدری است که در مجال بررسی ترجمه های قرآن، نقد و بررسی ترجمه های تعبیرات کنایی، پژوهشی مستقل می طلبد.

به یقین، بررسی همه ترجمه ها در یک مقاله نمی گنجد ولی از باب ما لایدرک کله لا یترک کله در این جستار به واکاوی ۴ ترجمه فارسی قرآن که در دسترس عموم است یعنی ترجمه های مرحوم الهی قمشه‌ای، حسین انصاریان، ابوالفضل بهرام پور و محمد مهدی فولادوند پرداخته شده و به استناد تفاسیری مانند المیزان، مجمع البیان، نمونه و .... برخی از تعابیر کنایی قرآن مشخص گشته است. و بر اساس مراجع لغوی و تفسیر آیات، عبارات کنایی تبیین و ترجمه های ارائه شده به نقد کشیده شده و معلوم گشته است که مترجمان در ترجمه تعبیرات کنایی روشی یک نواخت ندارند؛ از جمله گاهی به سراغ ترجمه حرفی رفته گاهی معادل کنایی آورده اند و گاهی از ترجمه توضیحی بهره برده اند و برای بیان معنای کنایی، از کلمات توضیحی استمداد جسته اند. گذشته از این ها، برخی از ترجمه ها بیانگر مراد تعبیر کنایی قرآن نمی باشد.

کلید واژه ها: ترجمه، کنایه، قرآن، الهی قمشه‌ای، انصاریان، بهرام پور، فولادوند.

aeghbaly@kashanu.ac.ir

۱- دانشیار گروه عربی دانشگاه کاشان

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد گروه عربی دانشگاه کاشان

در زبان عربی، کاربرد تعبیرات مجازی فراوان است. در این میان، کنایه‌ها یعنی تعبیراتی که در نظر گرفتن معنای اصلی و موضوع کلمه‌های آن‌ها را می‌باشد ولی به خاطر فقدان قرینه بازدارنده (الهاشمی، ۳۴۶)، معنای لازمی الفاظ آن‌ها اراده می‌شود (التفتازانی، ۱۸۲) مانند اینکه بگویی: "فلانٌ طویلُ النَّجاد" کنایه از بلندی قامت و یا بگویی: "فلانةٌ نؤوم الضَّحی" یعنی فلان شخص در رفاه و آسایش است. البته می‌توان عبارات "طویلُ النَّجاد" و "النومُ فی الضَّحی" را بدون آنکه به تأویل برده شود، در همان معنای بلندی قامت و خواب تا هنگام پیش از ظهر در نظر گرفت. (الخطیب القزوینی، ۳۳۰) در بلاغت عربی "کنایه رساتر از تصریح است." (السیوطی، ۲/۹۳) و بیشتر از آن دارای تأثیر است و در درون خود شمه‌ای از مبالغه را به همراه دارد، به معنای کلام زیبایی و جمال می‌افزاید و به تصویر وضوح بیشتری می‌دهد. تعبیرات کنایی در الفاظی اندک، معانی بزرگی را در خود دارد. (امین، ۲/۱۸۳ و ۱۸۴) کنایه برغم آنکه از نوعی ابهام و غموض بهره می‌گیرد و خواننده را به تأمل وادار می‌دارد، اما همین تأمل است که به واضح تر شدن مطلب می‌انجامد.

در قرآن مجید نیز که طبق آیات شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بَلِيسَانَ قَوْمِهِ» (ابراهیم، ۴)، «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل، ۱۰۳) به زبان قوم عرب و سبک متداول بین مردم زمان نزول نازل شده است (صالح، ۲۹۹) کنایات بسیاری مانند «يَعِضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ» (الفرقان، ۲۷) «يُقَلِّبُ كَفَيْهِ» (کهف، ۴۲)، «يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» (الاعراف، ۴۰) به کار رفته است و ترجمه این قبیل تعبیرات با شیوه ترجمه معنایی یا ارتباطی، درنگی شایسته می‌طلبد و ترجمه‌های ارائه شده جای نقد دارد.

ضرورت این مهم آنجا رخ می‌نماید که در باب روش‌های ترجمه قرآن، انواع ترجمه‌ها، شرایط مترجم آثار بسیاری پدید آمده است و برخی به نقد ترجمه‌ها پرداخته‌اند،<sup>۱</sup> ولی در بحث‌های مستوفایی که مطرح

---

علاوه بر فصل نامه پژوهش‌های قرآنی، ویژه ترجمه قرآن، شماره ۴۲ و ۴۳، تابستان ۱۳۸۴ ش. برخی از آثار که به ترجمه‌های فارسی قرآن مجید پرداخته‌اند عبارتند از: کتاب «پژوهشی در ترجمه‌های برتر قرآن کریم» نوشته محمد علی کوشافر، نشر کتاب مبین، ۱۳۹۰ ش. مجلات: کیهان اندیشه، شماره ۲۸، ۱۳۶۸ مقاله: «نقدی بر ترجمه‌های قرآن کریم» نوشته سید عبد الوهاب طالقانی. مجله ترجمان وحی، مقاله: «تاریخچه نقد ترجمه‌های فارسی قرآن» از هادی حجت، سال سوم، شماره دوم. مجله گلستان قرآن، مقاله «ترجمه‌های قرآن در غربت» شماره ۲۰۷، اردیبهشت ۱۳۸۴. مجله آئینه میراث: مقاله «سبک‌شناسی ترجمه‌های قرآن»، علی رواقی، شماره ۱۲، بهار ۱۳۸۰ ش. مجله سخن عشق: مقاله «ترجمه‌های فارسی قرآن» شماره ۱۲، بهار ۱۳۸۰ ش.

کرده اند، برغم آنکه تعبیرات کنایی در آیات شریفه قرآن پر بسامد است، هیچیک از نویسندگان به صورت مستقل به بررسی ترجمه کنایات قرآنی نپرداخته اند؛ از این رو در جستار حاضر نگارنده به سراغ چهار ترجمه فارسی قرآن که در سال‌های اخیر انجام گرفته و در دسترس عموم ایرانیان قرار دارد یعنی، ترجمه‌های آقایان الهی قمشه ای، انصاریان، بهرام پور و فولادوند رفته و ترجمه‌های تعابیر کنایی مندرج در آیات شریفه قرآن را بررسی کرده و به نقد کشیده است.

شاید بهتر این بود که در بررسی ترجمه‌ها، مدخل‌هایی مانند: «ترجمه ارتباطی کنایات»، «ترجمه معنایی کنایات» «ترجمه‌های تفسیری» تعیین می‌شد و ترجمه‌ها ذیل این قبیل عناوین تنظیم و بررسی می‌شد؛ ولی جهت تسهیل در تطبیق ترجمه‌های صورت گرفته، آغاز آیه شریفه و تعبیر کنایی مندرج در آن آیه را برگزیده، بعد از آوردن ترجمه‌های این چهار نفر مترجم ترجمه‌های ارائه شده بررسی و نقد شده است.

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ..... لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .....» (آل عمران، ۷۷)

در این آیه تعبیر «وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» کنایه از بی‌اعتنائیست و شاید اشاره به این باشد که هر چه الحاح و التجاء و تقاضا و اصرار کنند در تخفیف عذاب جواب نمی‌شنوند. (طیب ۲۵۸/۳)

- الهی قمشه‌ای: ... و خدا با آنها (از خشم) سخن نگوید....
- انصاریان: خدا با آنان سخن نمی‌گوید....
- بهرام پور، خدا در روز قیامت با آنها سخن نگوید....
- فولادوند: خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید....

نقد ترجمه‌ها: ملاحظه می‌شود که همه مترجمان به معنای لغوی تعبیر کنایی «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» توجه داشته و هیچ یک از آن‌ها تعبیر «لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ» را در معنای کنایی آن یعنی «بی‌اعتنائی خداوند» ترجمه نکرده اند. البته اگر به صورت ترجمه تفسیری «از بی‌اعتنائی سخن نمی‌گوید» ترجمه می‌نمودند رساتر بود.

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ .....» (آل عمران، ۱۰۶)

سفیدی صورت کنایه از روشنایی ظهور شادی در چهره مؤمنان است کما اینکه سیاهی کنایه از ترس از سرنوشت ناگوار می باشد (سبزواری، ۶۸. الرأغب ۴۳۲) بیاض وجه (درخشندگی رخسار) کنایه از سرفرازی است، و نیز سواد وجه کنایه از تیره بختی و بینوائی است. (حسینی همدانی، ۱۶۰/۳)

- الهی قمشه‌ای: در روزی که گروهی روسفید و گروهی روسیاه باشند...

- انصاریان: در روزی که چهره‌هایی سپید و چهره‌هایی سیاه شود...

- بهرام پور: روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود...

- فولادوند: [در آن] روزی که چهره‌هایی سپید، و چهره‌هایی سیاه گردد...

نقد ترجمه‌ها: تعبیر «روسفیدی» به معنای سرفرازی و «روسیاهی» کنایه از عاصی، بدکار، بدطالع و بدبخت و رو سیاه بودن کنایه از شرمنده و سرافکنده بودن است. (دهخدا، ۱۵۷/۲۶ و ۱۵۸) نظامی می گوید:

عقوبت مکن عذرخواه آمدم به درگاه تو روسیاه آمدم

( شرفنامه، ۱۲ )

از این رو ترجمه مرحوم الهی قمشه ای برای کنایه تعبیر «تَبَيُّضٌ وَجْهٌ وَتَسْوَدٌ وَجْهٌ» مناسب تر است. و سایر ترجمه‌ها ترجمه حرفی می باشند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ ...» (النساء، ۴۳)

در آیه فوق دو تعبیر «جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ» و «لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ» در معنی کنایی به کار رفته اند.

جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِّنَ الْغَائِطِ

الغائط و الغيطان، و التغوط کنایه عن الحدث فی الغائط، (طوسی، ۲۰۷/۳). "غائط" بر خلاف مفهومی که امروز از آن می فهمند در اصل به معنی زمین گودی است که انسان را از انظار دور می دارد و افراد بیابان گرد و مسافر در آن زمان برای "قضای حاجت" آنجا می رفتند، تا از دیدگاه مردم دور باشند، بنا بر این معنی جمله چنین می شود: "اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد ... " که روی هم رفته کنایه از قضای حاجت است. (مکارم شیرازی، ۳/۳۹۹ و مترجمان، ۵/۱۶۲)

واژه "لمس" کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است. (مکارم شیرازی، ۳/۳۹۹ و ۴۰۰ و مترجمان، ۴/۸۹ و ابن هائم ۱۳۹) جمله: "أَوْ لَا مَسْتُمْ النِّسَاءَ"، این جمله تعبیری است کنایه‌ای که منظور از آن عمل جماع است، و به منظور رعایت ادب جماع را لمس زنان خوانده، تا به نام عملی که طبع بشر از تصریح بنام آن امتناع دارد تصریح نکرده باشد. (موسوی همدانی ۵/۳۷۰)

- الهی قمشه‌ای: ... قضاء حاجتی دست داده باشد یا با زنان مباشرت کرده‌اید...
- انصاریان: ... از قضای حاجت [از دستشویی] آمده، یا با زنان آمیزش کرده‌اید...
- بهرام پور: ... از قضای حاجت آمد و یا با زنان تماس داشتید...
- فولادوند: ... از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده‌اید...

نقد ترجمه‌ها: ملاحظه می‌شود که همه مترجمان محترم تعبیر «جاء أحد منكم من الغائط» را در معنای کنایی ترجمه کرده‌اند ولی نسبت به «لَا مَسْتُمْ النِّسَاءَ» فقط آقای انصاریان و فولادوند به معنای کنایی آن توجه کرده‌اند و پرواضح است که کلمه «مباشرت» یا «تماس» معادل کنایی «لَا مَسْتُمْ» نمی‌باشد.

«مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا ... كَانَا يَا كِلَانِ الطَّعَامِ ...» (المائدة، ۷۵)

عبارت «يَا كِلَانِ الطَّعَامِ» کنایه از قضای حاجت است. زیرا خوردن طعام، مستلزم حدث و قضای حاجت است. (مترجمان، ۷/۱۳۵. ابن بابویه، ۲/۲۰۱، القمی، ۱/۱۷۶، صافی، ۶/۴۲۲)

- الهی قمشه‌ای: ... هر دو (به حکم بشریت) غذا تناول می‌کردند...
- انصاریان: ... هر دو [مانند انسان‌های دیگر] غذا می‌خوردند...
- بهرام پور: ... و هر دو [مانند انسان‌های دیگر] غذا می‌خوردند...
- فولادوند: ... هر دو غذا می‌خوردند...

نقد ترجمه ها: از آنجا که تعبیر «یاکلان الطعام» در آیه فوق در معنای کنایه «قضای حاجت» به کار رفته است، ترجمه های فوق چنین مفهومی را نمی رسانند، چرا که در زبان فارسی تعبیر «غذا می خورند» کنایه از «قضای حاجت» نیست.

۵- «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا... حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ...» (الاعراف، ۴۰)

«یلج» از مصدر ولوج به معنای دخول و واژه «ولیجه» در آیه شریفه «لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» به معنی مردی است که در میان گروهی باشد و از گروه و سنخ آنان نباشد (ابن منظور، ۴۰۰/۲) و «الجمل» به معنی شتر نر در برابر ناقه، شتری که چهار ساله شده است (ابن منظور، ۱۲۳/۱۱) تعبیر «حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ» نیز کنایه است از اینکه محال و ممتنع است دخول شتر در سوراخ سوزن. (طیب، ۳۲۰/۵) " یعنی ورودشان به بهشت تعلیق بر محال شده، و این تعلیق بر محال کنایه است به دیگر سخن: چنین چیزی محقق نخواهد شد، و باید برای همیشه از آن مأیوس باشند، (موسوی همدانی، ۱۴۴/۸) یکی از معانی جمل طنابهای محکمی که کشتی ها را با آن مهار می کنند، نیز می باشد و از آنجا که طناب و سوزن تناسب بیشتری با هم دارند، بعضی این معنی را در تفسیر آیه بهتر دانسته اند، ولی بیشتر مفسران اسلامی معنی اول را ترجیح داده اند، و حق با آنها است زیرا:

اولا- در روایات پیشوایان اسلام نیز تعبیراتی دیده می شود که با تفسیر اول متناسب است.

ثانیا- نظیر این تفسیر در باره ثروتمندان (خودخواه و متکبر) نیز در انجیل دیده می شود، در انجیل لوقا باب ۱۸ جمله ۲۴ و ۲۵ چنین می خوانیم که عیسی فرمود: " چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند درآمدن در ملکوت خدا، زیرا آسانتر است شتر را که در چشمه سوزن درآید از اینکه صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود."

حد اقل از این جمله چنین استفاده می شود که این کنایه، از قدیم در میان اقوام معمول بوده است. هم امروز نیز در میان ما این ضرب المثل درباره افرادی که گاهی زیاد سختگیرند و گاهی بسیار آسان می گیرند رائج است، می گویند " فلان کس گاهی از دروازه وارد نمی شود، ولی گاهی از چشمه سوزن عبور می کند" .. (مکارم شیرازی،

۱۷۱/۶ و ۱۷۰)

- الهی قمشه‌ای: ... در چشمه سوزن در آید (یعنی داخل شدنشان به بهشت بدان ماند که شتر به چشمه سوزن رود و این در عادت محال باشد)...
- انصاریان: ... شتر در سوراخ سوزن در آید!! [پس هم چنانکه ورود شتر به سوراخ سوزن محال است، ورود آنان هم به بهشت محال است]...
- بهرام پور: ... شتر در سوراخ سوزن داخل شود...
- فولادوند: ... شتر در سوراخ سوزن داخل شود...

نقد ترجمه ها: از آنجا که در برابر « یلج الجمل فی سمّ الخیاط » ترجمه حرفی مفهوم کنایی این عبارت یعنی محال بودن را می رساند، ترجمه های آقایان الهی و انصاریان - هر چند ترجمه تفسیری می باشند - مناسبترین ترجمه می نمایند چه آنکه کنایه معادلی مانند «کلاغ سفید شد» این رسایی را ندارد.

« وَ لَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ . . » (الاعراف، ۱۴۹)

ابو البقاء در کتاب املاء می گوید: کلمه: (فی أَيْدِيهِمْ) قائم مقام فاعل است. و اصل جمله به این صورت میباشد: «و لما سقط الندم فی ایدیهم» «یعنی هنگامی که ندامت در دست آنان سقوط کرد». (نجفی خمینی، ۳۵۰/۵) در نظر زجاج نایب فاعل «سُقِطَ» نَدَمٌ و پشیمانی است و «فی ایدیهم» کنایه از قلب و جان آنهاست و معنای عبارت این است: و چون پشیمانی در دستانشان، یعنی در دلها و جانهایشان افتاد.

مرحوم طبرسی نیز تحلیل دیگری از این آیه به دست داده است. ایشان برخلاف زجاج، نایب فاعل «سُقِطَ» را بلا دانسته است. بنابراین، «سُقِطَ فی ایدیهم = وَقَعَ البلاءُ فی ایدیهم»؛ یعنی بلاء در دستانشان افتاده و این کنایه است از اینکه بلاء را نزد خود چنان یافتند همانند کسی که خود در ایجاد بلا دست دارد. (طیب، ۶۳)

تعبیر «سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ» کنایه از پشیمانی است زیرا در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است. (مکارم شیرازی، ۳۷۴/۶)

- الهی قمشه‌ای: و چون به خود آمدند و از آن عمل پشیمان شدند ...
- انصاریان: هنگامی که به شدت پشیمان شدند ...
- بهرام پور: و چون پشیمان شدند ...

- فولادوند: و چون انگشت ندامت گزیدند ...

نقد ترجمه ها: ترجمه های ارائه شده برای تعبیر «سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ» بر مبنای تفسیر آیه شریفه و با عبارت کنایی می باشد.

«الْمُ يَا تِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ ... فَردُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ...» (ابراهیم، ۹)

علامه طباطبایی در ذیل این آیه آورده است: «جمله «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» (دست‌هایشان را به دهان‌هایشان بردند) کنایه است از اینکه ایشان را مجبور به سکوت و نگفتن حق می‌کردند، گویا دست انبیاء را می‌گرفتند و بر دهان‌هایشان می‌گذاشتند و به این وسیله اعلام می‌کردند که باید از سخن حق، صرف نظر کنند.» (طباطبایی، ۳۱/۱۲-۳۴) ضمن آنکه در باره مرجع ضمیر «هم» در دو کلمه «ایدیهیم» و «أفواههم» نیز بحث مبسوطی دارد که اینجا محل پرداختن به آن نمی باشد.

- الهی قمشه ای: ... و آنها (از تعجب و خشم) دست به دهان فرو برده ...

- انصاریان: ... آنان دست‌هایشان را [به عنوان اعتراض، استهزا، تحقیر کردن و پاسخ ندادن به دعوت پیامبران] در دهان‌هایشان بردند ...

- بهرام پور: ... آنها دست بر دهان گرفتند ...

- فولادوند: ... آنان دست‌هایشان را [به نشانه اعتراض] بر دهان‌هایشان نهادند ...

نقد ترجمه ها: همانطور که ملاحظه می شود ترجمه های ارائه شده برای تعبیر «رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» علاوه بر تفاوت هایی که در تعیین مرجع ضمیر «هم» دارند هیچکدام از آن ها معنای کنایی را نیاورده اند و به جز آقای بهرام پور، سایرین برای اشاره به مفهوم این جمله به سراغ ترجمه و توضیح عبارت ( ترجمه تفسیری) رفته اند.

«حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ ...» (هود، ۴۰)



وقتی گفته می‌شود: "فار القدر یفور فورا و فورانا" معنایش این است که دیگ به جوش آمد و فوران کرد، یعنی به شدت جوشید. و وقتی گفته می‌شود: "فار النار" معنایش این است که آتش مشتعل شد و شعله‌اش بالا رفت، و کلمه "تنور" از لغات مشترک فارسی و عربی است،

از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: معنای گفتار خدای تعالی «وَفَارَ التَّنُّورُ» یعنی سپیده صبح طلوع کرد و نشانه‌های آمدن روز ظاهر گردید و شب سپری شد. چنانچه عرب در این باره می‌گوید: «نور الصبح تنویراً». معنای «فَارَ التَّنُّورُ» آنست که خشم خدا بر آنها سخت شد و انتقام وی آنان را فرا گرفت، چنانچه عرب گوید: «حمی الوطیس» تنور گرم شد، و یا گوید «فار قدر- القوم» دیگ این قوم به جوش آمد که هر دو کنایه از شدت جنگ و سختی آن است. چنانچه آن شاعر نیز گفته است:

تفور علینا قدرهم فنذیمها      و نفتأها عنا إذا حمیها غلا

(یعنی دیگ آنها (برای جنگ) بر ما جوشید، ولی ما حرارت آن را هر گاه به جوشش می‌آمد فرو می‌نشانیم) که منظور از جوش آمدن دیگ همان جنگ است، ولی این معنی بعیدتر از همه اقوال گذشته است، و چنانچه کلام را بر همان معنای حقیقی خود که روایت هم شاهد آن است حمل کنیم بهتر است. (مترجمان، ۵۹/۱۲) برخی گویند: کلمه «التنور» در معنای مجازی و کنایه از غضب خداوند به کار رفته است یعنی شعله غضب خداوند شدت گرفت و فوران کرد (مکارم شیرازی، ۵۳۲/۶) این تعبیر در فارسی و هم در زبان عربی آمده است که شدت غضب را تشبیه به فوران آتش می‌کنند. (همانجا، ۹۸/۹)

- الهی قمشه‌ای: .... از تنور آتش آب بجوشید...

- انصاریان: ..... و تنور فوران کرد...

- بهرام پور: ..... و تنور جوشیدن گرفت...

- فولادوند: ..... و تنور فوران کرد...

نقد ترجمه‌ها: همه ترجمه‌ها مربوط به تعبیر «فار التنور» ترجمه حرفی است ضمناً اگر تعبیر «فار التنور» در معنای کنایی «شعله ور شدن غضب خداوند» ترجمه شود، ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای که کلمه «آب» را افزوده است ترجمه خارج از متن خواهد بود.

«قَالَ يَا قَوْمِ ... وَتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا...» (هود، ۹۲)

وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَ كُمُ ظَهْرِيًّا انداختن در پشت سر کنایه از فراموشی و بی‌اعتنایی است. (قرشی، ۴۵/۵) «ظهریا» کنایه از فراموشی و بی‌توجهی و نیز داختن بدان است. (مغنیه، ۲۶۴/۴) در زبان عرب هنگامی که می‌خواهند بی‌اعتنایی نسبت به چیزی را به صورت کنایی بیان کنند می‌گویند "جعلته تحت قدمی" یا "جعلته دبر اذنی" یا "جعلته وراء ظهري" یا "جعلته ظهرياً" (آن را پشت گوش انداختم - پشت سر گذاشتم) و ظهري از ماده ظهر (بر وزن قهر) گرفته شده و یاء، یاء نسبت است و کسره ظاء بخاطر تغییراتی است که گاه در اسم منسوب می‌دهند. (مکارم شیرازی، ۲۱۴/۹)

- الهی قمشه‌ای: ... خدا را به کلی فراموش کردید....
- انصاریان: گفت: ... او را پشت سر قرار داده و فراموشش کرده‌اید...
- بهرام پور: گفت: .... او را پشت سر نهاده‌اید...
- فولادوند: گفت: ... او را پشت سر خود گرفته‌اید [و فراموشش کرده‌اید]... .

نقد ترجمه‌ها: در ترجمه‌های ارائه شده تنها مرحوم الهی قمشه‌ای به معنای کنایی رو آورده است و سایرین ترجمه حرفی را به کار گرفته‌اند و مفهوم این عبارت کنایی یعنی فراموشی را افزوده‌اند هرچند ترجمه آقای بهرام‌وند (او را پشت سر نهاده‌اید) جای درنگ دارد چه آنکه عبارت «پشت سر نهادن» به معنای پشت سر گذاشتن، طی کردن، پیمودن و عبور کردن می‌باشد (انواری، ۱۳۸۵)

«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ ...» (الاسراء، ۲۹)

«الغُلُّ» ابزار ویژه به بندکشیدن که اعضاء در وسط آن نهاده می‌شوند. به انسان بخیل «مغلول الید» دست در زنجیر» گویند (الراغب الإصفهانی، ذیل غل) «الْبَسْطُ»: نقیض قَبْض است. بسط الشيء: آن را پخش کرد. «بَسْطُ الید» کنایه از بخشش است. (ابن منظور، ماده بسط)

مفسران در ذیل آیه «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» آورده‌اند: «این جمله بطور مبالغه آمیزی از بخل و تنگ - چشمی نهی می‌کند. جمله «وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» کنایه از اسراف است. (طوسی، ۴۷۰/۶،

مترجمان، ۱۴/۱۲۶) «دست به گردن بستن» کنایه است از خرج نکردن و خسیس بودن و خودداری از بخشش نمودن، درست مقابل "بسط ید" است که کنایه از بذل و بخشش می‌باشد این تعبیر بلیغ‌ترین و رساترین تعبیر در مورد نهی از افراط و تفریط در انفاق است. (طباطبایی، ۱۳/۱۱۴)

- الهی قمشه‌ای: و نه هرگز دست خود (در احسان به خلق) محکم به گردنت بسته‌دار، و نه بسیار باز و گشاده‌دار....

- انصاریان: و دستت را [چون بخیلان به نشانه اینکه قدرت انفاق چیزی را به تهیدستان نداری] برگردنت بسته مدار و [آن چنان هم در انفاق] دست و دل باز مباش ....

- بهرام پور: نه دستت را [به خست] به گردن خویش ببند و نه [به سخاوت] یکباره بگشای ....

- فولادوند: و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار [هم] گشاده‌دستی منما ...

نقد ترجمه‌ها: ترجمه‌های انصاریان و فولادوند وفادار به معنای کنایی می‌باشند ولی ترجمه‌های الهی قمشه‌ای و بهرام پور به معنای لغوی کلمات بسنده شده است و همه مترجمان فوق نسبت به عبارت «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ» صرفاً به ترجمه حرفی رو آورده‌اند هرچند توضیحاتی را افزوده‌اند. شاید بهتر بود برای این عبارت نیز تعبیری می‌آوردند که در فرهنگ فارسی کنایه از ناتوانی در بخشش یا خسیس بودن را می‌رساند.

«فَضْرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ ...» (الکهف، ۱۱)

این جمله کنایه از خواب است. (طیب، ۸/۳۳۲). زمخشری در تفسیر کشاف خود گفته: یعنی پرده‌ای بر آن غار زدیم تا دیگر گوشه‌هایشان صداهای خارج را نشنود و از خواب بیدار نگردند. و به عبارت دیگر: خواب سنگینی بر آنان مسلط کردیم که هیچ صدایی بیدارشان نکند هم چنان که اشخاصی که سنگین خواب هستند همینطورند، هر چه بیخ گوششان فریاد بزنی بیدار نمی‌گردند، بنا بر این، مفعول "ضربنا" که همان حجاب باشد در کلام حذف شده هم چنان که در عبارت معروف: "فلان بنی علی امرأته" مفعول "بنی" حذف شده، و نمی‌گویند چه

بنا کرد، چون مقصود معلوم است، همه می‌دانند که اطاقی بنا کرد. جمله مذکور کنایه از این است که خدای تعالی با شفقت و مدارا آنان را به خواب برد. (زمخشری، ۷۰۵/۲، طباطبایی، ۳۴۵/۱۳)

و در مجمع البیان آمده است: معنای " فَضْرَبْنَا عَلٰی اٰذَانِهِمْ " این است که ما خواب را بر گوشهای آنان مسلط کردیم، و این تعبیر نهایت درجه فصاحت را دار " ضربنا علی آذانهم " (پرده بر گوش آنها زدیم) در لغت عرب کنایه ظریفی است از " خواباندن " گویی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می‌شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است. به همین دلیل خواب حقیقی، خوابی است که گوشهای انسان را از کار بیندازد، و نیز به همین دلیل هنگامی که کسی را می‌خواهند بیدار کنند غالباً از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوایی او بیدارش می‌کنند. (مکارم شیرازی، ۱۲/ ۳۵۸ و ۳۵۷)

- الهی قمشه‌ای: پس ما (در آن غار از خواب) بر گوش و هوش آنها تا چند سالی پرده بیهوشی زدیم.

- انصاریان: پس سالیانی چند در آن غار، خواب را بر گوش‌هایشان چیره ساختیم.

- بهرام پور: پس در آن غار سالیانی چند بر گوش‌هایشان [پرده‌ی خواب] زدیم.

- فولادوند: پس در آن غار، سالیانی چند بر گوش‌هایشان پرده زدیم.

نقد ترجمه‌ها: در ترجمه‌های ارائه شده به معنی کنایی «ضربنا علی آذانهم» توجه شده و با افزودن واژه «خواب» یا ترجمه به صورت «بر گوش‌هایشان پرده زدیم» معنای کنایی را این عبارت را رسانده اند.

۱۲- «وَأَحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا...» (الکهف، ۴۲)

در این آیه سه تعبیر «أَحِيطَ بِثَمَرِهِ»، «يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ» و «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» در مفهوم کنایی به کار رفته اند.

«أَحِيطَ بِثَمَرِهِ»

زمخشری معتقد است که «احیط» کنایه است از اِهْلَاک و نابود شدن است. وی می‌افزاید: اصل «أَحِيطَ» از «احاطَ به العدو» است؛ یعنی دشمن او را احاطه کرد، و هر گاه دشمن کسی را محاصره کند بر او مسلط و چیره خواهد شد. سپس این تعبیر در مورد هر نوع اِهْلَاک و از بین بردن به کار می‌رود. نظیر این آیه، آیه شریفه «إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ» (یوسف ۶۶) است که کنایه از هلاک شدن می‌باشد. یعقوب به فرزندانش می‌گوید: باید به من اطمینان دهید که این پسر (بنیامین) را برگردانید، مگر آنکه همگی هلاک شوید (طیب، ۶۴)

«يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ»

تَقْلِيبُ الْيَدِ: به معنای پشیمانی است فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ : از پشیمانی دستش را بر هم می‌زند. (الراغب الإصفهانی: ذیل قلب)، و کنایه از ندامت است، چون شخص نادم بیشتر اوقات حالت درونی خود را با پشت و رو کردن دستها مجسم می‌سازد. تَقْلِيبُ الْكَفَّيْنِ: کنایه از پشیمانی و حسرت است، زیرا انسان پشیمان دستش را زیر و رو می‌کند، (زمخشری، ۲/۷۲۴)

مفسران اتفاق نظر دارند که مقصود از «يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ» پشیمان شدن است. زمخشری می‌گوید: دست بر دست دیگر زدن کنایه از پشیمانی و حسرت خوردن است؛ به دلیل اینکه شخص نادم در هنگام اظهار پشیمانی کف یک دست را بر پشت دست دیگر می‌زند. (همان، ۲۷۶ به نقل از: طیب حسینی، ۶۴)

«خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»

خَاوِيَةٌ از ریشه خواء و خواء به معنای خلاء می‌باشد. ابو النجم عجلی گوید: "يَبْدُو خَوَاءَ الْأَرْضِ مِنْ خَوَائِهِ" خواء بمعنای بمعنای فرجه و فاصله دو چیز است، تعبیر «خوت الدار خاوية» یعنی ساکنان خانه هلاک شدند و خانه از آنها خالی شد. (طبرسی، ۲/۶۳۹) تعبیر «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» کنایه از کمال خرابی است (طباطبایی، ۱۳/۴۳۹)

- الهی قمشه‌ای: و ثمره و میوه‌هایش همه نابود گردید و او (از شدت حزن و اندوه) بر آنچه در باغ خرج کرده بود دست بر دست می‌زد ...

- انصاریان: تمام میوه‌هایش از بین رفت، پس در حالی که همه داربست‌ها فرو ریخته، دو دستش را زیر و رو می‌کرد ...

- بهرام پور: و [سر انجام] میوه‌هایش نابود شد. ، دست حسرت بر دست می‌سایید در حالی که همه داربست‌ها و در و دیوار آن فرو ریخته بود ...

- فولادوند: و [آفت آسمانی] میوه‌هایش را فرو گرفت. دستهایش را بر هم می‌زد در حالی که داربستهای آن فرو ریخته بود ...

نقد ترجمه‌ها: در همه ترجمه‌های فوق تعبیر «أَحِيظُ بِثَمَرِهِ» در معنای کنایی ترجمه شده اند ولی برای عبارت کنایی «يُقَلِّبُ كَفَيْهِ» آقای انصاریان ترجمه معنایی ارائه داده است و مترجمان دیگر ترجمه ارتباطی آورده اند و نسبت به عبارت «خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا» آقای الهی ترجمه این تعبیر را فرو گذاشته است و سایرین نیز به ترجمه معنایی (داربست‌ها فرو ریخته بود) اکتفا کرده اند.

۱۳- «وَمَ يَعْضُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ...» (الفرقان، ۲۷)

تعبیرات «عض الی‌دین و الأنامل»، «السقوط فی الید»، «أكل البنان»، «حرق الأسنان و الأرم» و «قرع الأسنان» تمامی اینها کنایه از خشم و حسرت است. (زمخسری، ۲۷۶/۳) راغب در مفردات گفته کلمه: "عض" به معنای دندان گرفتن است، هم چنان که خدای تعالی فرموده: "عَضُوا عَلَیْكُمْ الْأَنَاْمِلَ - سر انگشتان خود به دندان بگزید" و نیز فرموده: "وَ یَوْمَ یَعْضُ الظَّالِمُ - روزی که ستمگر دستان خود را با دندان می‌گزد" و این عبارت است از ندامت، چون عادت مردم همین است که در هنگام ندامت چنین رفتاری دارند و به همین جهت در چنین مواقعی آرزو می‌کند ای کاش فلان کار که در اثر فوتش به چنین روزی دچار شدم از من فوت نمی‌شد، هم چنان که قرآن حکایت کرده که می‌گویند "یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا - ای کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم". (طباطبایی، ۲۸۱/۱۵) و در فارسی نیز ضرب المثل است که فلان کس "انگشت حسرت به دندان می‌گزید" ولی در عربی به جای انگشت، دست گفته می‌شود و شاید رساتر باشد چون همیشه انسان در چنین

حالاتی انگشت نمی‌گزد بلکه گاه پشت دست را می‌گزد، مخصوصاً در عربی بسیار می‌شود که همچون آیه مورد بحث " یدیه " یعنی هر دو دست، گفته می‌شود که شدت تأسف و حسرت را به طرز گویاتری بیان می‌کند. البته گاه در فارسی نیز دست به دندان گزیدن نیز گفته می‌شود این کار شاید به خاطر این باشد که این گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می‌نگرند خود را مقصر می‌دانند و تصمیم بر انتقام از خویشان می‌گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند. (طباطبایی، ۷۰/۱۵) شاعر گفته است:

كَمَعْبُونٍ يَعْضُ عَلَى يَدَيْهِ      تَبَيَّنَ غَبْنَهُ بَعْدَ الْبَيْعِ

مانند شخص زیان دیده ای که دستش را به دهان می‌گزد تا زیان دیدگی اش را پس از خرید و فروش آشکار کند. (الرغب الإصفهانی، ۶۸۲) ابن زبیر آورده است که عمر [بن خطاب] هرگاه بر یکی از افراد خود خشمگین می‌شد به شدت بخشی از دستش را می‌گزید. (ابن ابی الحدید، ۳۴۳/۶)

- الهی قمشه‌ای: روزی که شخص ظالم پشت دست حسرت به دندان گرفته ...
  - انصاریان: و روزی که ستمکار، دو دست خود را [از شدت اندوه و حسرت به دندان] می‌گزد ...
  - بهرام پور: و روزی که ستمکار دست‌های خود را به دندان گزد ...
  - فولادوند: و روزی است که ستمکار دستهای خود را می‌گزد ...
- نقد ترجمه‌ها: همه ترجمه‌های ارائه شده ترجمه حرفی است، البته در این مورد ترجمه حرفی کلمات نیز معنای کنایی فارسی را می‌رساند؛ چه تعبیر «دست به دندان گزیدن» در فارسی نیز به معنای شدت حسرت و پشیمانی است. در لغت نامه دهخدا آمده است: دست به دندان گزیدن؛ حسرت و تأسف خوردن و ندامت و پشیمانی داشتن... (دهخدا، ۶۱۹/۲۲) سعدی نیز گوید:

نادر گرفت دامن سودای وصلشان      دستی که عاقبت نه به دندان گزیده اند

( غزلیات، ۳۴۷ )

۱۴- «عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ» ( الصافات، ۴۸ )

" طرف " در اصل به معنی پلک چشمها است و از آنجا که به هنگام نگاه کردن پلکها به حرکت در می‌آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است، یعنی آنها تنها به همسران خود نگاه می‌کنند، چشم خود را از همه چیز برگرفته، و به آنان می‌نگرند. یا اینکه کنایه از آن است که آنها فقط به همسرانشان عشق می‌ورزند، و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند (مکارم شیرازی، ۵۶/۱۹ و ۵۵). (طیب، ۵۰/۱۱. اساس البلاغة، ذیل قصر).

- الهی قمشه‌ای: و در بزم حضورشان حوران زیبا چشمی است که (جز به شوهر خود) به

هیچ کس ننگرند.

- انصاریان: و در کنارشان زنانی هستند که فقط به شوهرانشان عشق می‌ورزند.

- بهرام پور: و در کنارشان دلبرانی درشت چشم است که [به همسران خود] چشم دوزند.

- فولادوند: و نزدشان [دلبرانی] فروهشته‌نگاه و فراخ‌دیده باشند.

نقد ترجمه‌ها: بر اساس آنچه در تفسیر تعبیر «قاصرات الطرف» آورده اند، ترجمه های آقای الهی قمشه ای و انصاریان با معنای کنایی آن منطبق است و تعبیرات «چشم می دوزند» و «فروهشته نگاه» با معنایی که در تفاسیر آورده اند هماهنگ نیست. مترجمان فوق در ترجمه عبارت «فیهن قاصرات الطرف» آیه ۵۶ سوره الرحمن نیز همینگونه ترجمه کرده اند.

۱۵- «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» (القلم، ۱۶)

تعبیر «سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ»، «سنسمه علی الأنف» کنایه از نهایت خوارسازی است. (فیض کاشانی، ۲۱۰/۵) یعنی او را در میان عالمیان بر وجهی خوار و رسوا سازیم، که بر هیچکس پوشیده و پنهان نباشد، چنانچه داغ بر بینی را نتوان پنهان نمود. (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۲۶۸/۱۳)، زیرا اولاً تعبیر به "خرطوم" بینی که تنها در مورد خوک و فیل گفته می‌شود تحقیر روشنی برای آنها [خوارشدگان] است، و ثانیاً «بینی» در لغت عرب معمولاً کنایه از بزرگی و عزت است همانگونه که در فارسی نیز وقتی می‌گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید "ثالثاً" علامت گذاردن مخصوص حیوانات است، حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصاً بر بینی آنها علامت گذاری نمی‌شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است. (مکارم

شیرازی، ۳۸۸/۲۴)



- الهی قمشه ای: به زودی بر خرطوم و بینی اش داغ (شمشیر) نهیم.
  - انصاریان: به زودی بر بینی [پر باد و خرطوم مانند] ش داغ رسوایی و خواری می نهیم.
  - بهرام پور: زودا که بر بینی اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم].
  - فولادوند: زودا که بر بینی اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم].
- نقد ترجمه ها: همه ترجمه های ارائه شده، برای تعبیر «سَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ» ترجمه معنایی می باشند و آقای الهی قمشه ای به ترجمه لفظی واژه «سنسم» بسنده کرده است و از مفهوم خوارساختن اثری نیست. عبارت «بینی او را به خاک می مالیم» می تواند معادل کنایی این عبارت باشد؛ چه در فرهنگ فارسی «بینی کسی را به خاک مالیدن»؛ [یعنی] او را ذلیل و خوار مغلوب ساختن. (دهخدا، ۶۲۱/۲)

« يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ ... » ( القلم، ۴۲ )

جمله " يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ " (ساقها برهنه می شود) به گفته جمعی از مفسرین کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است، زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت دامن را به کمر می زد و ساق پاها برهنه می کرد، لذا می خوانیم هنگامی که از " ابن عباس " مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤال کردند گفت: هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده اید که شاعر می گوید: و قامت الحرب بنا علی ساق: " جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت " کنایه از شدت بحران جنگ است. (مکارم شیرازی، ۴۱۳/۲۴) .

در سروده حاتم طائی آمده است:

أخو الحرب إن عَضَّتْ بِهِ الحربُ عَضَّهَا      وَإِنْ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقِهَا الحربُ شَمَّرَا

( دیوان: ۸۲ )

[من آن] جنگجویی هستم که اگر جنگ وی را بگذرد و سخت شود و شدت گیرد دامن همت به کمر می زند.

- الهی قمشه ای: در آن روز بسیار سخت .....
- انصاریان: [یاد کن] روزی را که کار بر آنان به شدت سخت و دشوار شود، ...

- بهرام پور: روزی که کار [بر کافران] سخت و دشوار شود ...

- فولادوند: روزی که کار، زار [و رهایی دشوار] شود ...

نقد ترجمه ها: همه ترجمه هایی که برای تعبیر «يُكْشَفُ عَن سَاقٍ» آورده اند ترجمه ارتباطی است و به مفهوم کنایی عبارت توجه شده است.

۲۰- « إِذْ جَاؤُكُمْ ... وَ إِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ... » (الاحزاب، ۱۰)

در آیه فوق تعبیرهای «زَاغَتْ الْأَبْصَارُ» و «وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» در معنای کنایی به کار رفته اند زیرا در تفسیر آیین آیه آورده اند:

این دو وصف یعنی کجی چشم، و رسیدن چانهها به گلو، کنایه است از کمال چیرگی ترس بر آدمی، و مسلمانان در آن روز آن قدر ترسیدند که به حال جان دادن افتادند، که در آن حال چشم تعادل خود را از دست می دهد، و جان به گلوگاه می رسد. (طباطبایی، ۴۲۸/۱۶) لفظ «حناجر» جمع حنجره است و آن انتهای گلو است، می گویند اگر ریه از ناراحتی و غم و غصه ورم کند، بزرگ می شود و بالا می آید و قلب هم با بالا آمدن آن تا ابتدای حنجره، بالا می آید و به همین سبب است که به فرد ترسو می گویند: ریه اش باد کرده است. زمخشری همین نظر را نقل کرده، می گوید: هنگامی که ریه از شدت ترس و وحشت و خشم و اندوه شدید متورم شود بزرگ شده و قلب از جایش تا حنجره بالا می آید، و به همین خاطر است که به ترسو می گویند: ریه اش بزرگ شد. (زمخشری، ۵۲۶/۳) ممکن است که این مثال کنایه از اضطراب قلب و دلهره باشد، هر چند حقیقتاً قلب به گلو نمی رسد. (مترجمان، ۱۰۳۹ / ۵) جمله " بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ " (قلبها به گلوگاه رسیده بود) کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می گوئیم " جانش به لب رسید " و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی کند و هیچگاه به گلوگاه نمی رسد. (مکارم شیرازی، ۲۲۰/۱۷) در مجمع البیان به نقل از ابو سعید خدری آمده است: « در نبرد خندق به رسول خدا(ص) عرض کردیم: هل من شیء نقوله فقد بلغت القلوب الحناجر؟... (عروسی حویزی، ۲۴۲/۴) ضمن آنکه تعبیر « الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ » کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار مردم از شدت وحشت به جایی می رسد که گویی

دل‌هایشان از جای خود کنده می‌شود و تا حنجره بالا می‌آید. (طباطبایی، ۱۷/۴۸۵) و پرواضح است که در روز قیامت پدیده‌ای به نام جان‌کندن در میان نیست.

- الهی قمشه‌ای: .... چشم‌ها حیران شد و جانها به گلو رسید ... .
- انصاریان: ..... دیده‌ها [از شدت ترس] خیره شد و جان‌ها به گلو رسید... .
- بهرام پور: ..... چشم‌ها خیره شد و جان‌ها به گلوگاه رسید ... .
- فولادوند: ..... چشم خیره گشت و جان به گلوگاه رسید ... .

نقد ترجمه‌ها: در همه ترجمه‌های فوق تعبیر «زَاعَتْ الْأَبْصَارُ» در معنای کنایه‌ی ترجمه شده ولی برای تعبیر «بَلَّغَتْ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» به معنای حرفی بسنده شد هرچند عبارت جان‌ها به گلو رسید می‌تواند به معنای شدت امر باشد ولی اگر به جای این عبارت، جمله «جانها به لب رسید» که در فرهنگ کنایات فارسی رایج است به کار برده می‌شد مناسب تر بود. هرچند در فارسی جان به حلق رسیدن نیز به کار رفته است: سعدی گوید:

گو تشنگان بادیه را جان به لب رسید تو خفته در کجاوه به خواب خوش اندری

(غزلیات سعدی: ۲۳۸)

وگر به کام رسدهمچنان رجایی هست به کام دل نرسیدیم و جان به حلق رسید

(همان ۷۹)

۲۱. «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا...» (النحل، ۵۸)

مقصود از "اسوداد وجه" و سیاه شدن روی، بطور کنایه خشمناک شدن است، (طباطبایی، ۱۲/۴۰۰) کنایه از ترش رویی و اندوه و اندیشناکی (آلوسی، ۷/۴۰۷)

- الهی قمشه‌ای: (از شدت غم و حسرت) رخسارش سیاه شده ... .
- انصاریان: [از شدت خشم] چهره‌اش سیاه گردد... .

- بهرام پور: رویش سیاه می‌گردد در حالی که خشم و اندوه خود را فرو می‌خورد... .
- فولادوند: چهره‌اش سیاه می‌گردد... .

نقد ترجمه‌ها: در ترجمه‌های ارائه شده به معنای حرفی کلمه «مسودا» توجه شده و برای رساندن معنای کنایی «ظلم وجه مسوداً» تعبیرات «از شدت خشم»، «از شدت غم و حسرت» و این قبیل تعبیرات را افزوده‌اند.

#### نتیجه

در باره ترجمه‌هایی که الهی قمشه ای و آقایان انصاریان، بهرام پور و فولادوند از تعبیر کنایی آیات قرآن مجید ارائه داده‌اند می‌توان گفت:

۱. همه این مترجمین کوشیده‌اند برای اکثر تعبیر کنایی معادل کنایی فارسی بیاورند .
۲. در بسیاری از ترجمه‌ها که به سراغ ترجمه حرفی رفته‌اند برای اشاره به معنای کنایی از کلمات توضیحی استمداد جسته‌اند. مانند ترجمه الهی قمشه ای و آقایان انصاریان فولادوند در ذیل تعبیر «رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ»
۳. پاره‌ای از معادل‌های به کار گرفته در ترجمه‌ها تعبیراتی نیستند که در زبان فارسی رایج باشند و برای خواننده همان مفهومی را تداعی کنند که مراد آیه قرآن می‌باشد. مانند ترجمه آقای بهرام پور در ذیل «وَأَتَّخَذَتْهُمْ وَّرَاءَ كُمْ ظَهْرِيًّا» (او را پشت سر نهاده‌اید) یا در ذیل «لَامِسْتَمِ النِّسَاءِ» (با زنان تماس داشتید...) و ترجمه آقای فولادوند در ذیل «كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (هر دو غذا می‌خوردند)
۴. در مجموع می‌توان گفت که برخی از ترجمه‌های آقای بهرام پور نیاز به بازنگری دارد و نسبت به ترجمه سایرین نوعی ناهماهنگی دیده می‌شود چرا که برای برخی از تعبیر کنایی به ترجمه حرفی اکتفا می‌شود و در برخی به سراغ توضیحات می‌روند .

۱. قرآن مجید با ترجمه الهی قمشه ای، انصاریان، بهرام پور، فولادوند.
۲. ابن ابی الحدید المعتزلی، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیة، بیروت، ۱۳۸۵ ق.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، محقق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن منظور الإفريقي المصری، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر، بیروت، د.ت.
۵. ابن هائم، شهاب الدین احمد بن محمد، التبیان فی تفسیر غریب القرآن، دار الغرب الإسلامی، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۲۳ ق.
۶. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و...، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
۷. انواری، حس، فرهنگ بزرگ سخن، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۸. بکری، شیخ امین، البلاغة العربیة فی ثوبها الجدید علم البیان، الجزء ۲، دارالعلم للملایین، بیروت - لبنان، الطبعة الثانية، ۱۹۹۰ م.
۹. التفتازانی، سعد الدین، مختصر المعانی، دارالفکر، قم، چاپ نهم، ۱۳۸۸ ش.
۱۰. حاتم الطائی، عدی، دیوان حاتم الطائی، شرح و ضبط عمر فاروق الطباع، دار الأرقم، بیروت - لبنان.
۱۱. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن أحمد، تفسیر اثنا عشری، میقات، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۱۲. حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان، کتابفروشی لطفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ ق.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۶۱ ش.
۱۴. الراغب الإصفهانی، أبی القاسم الحسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن فی غریب القرآن، المكتبة المرتضویة، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ش.
۱۵. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و...، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۱۶. همو، أساس البلاغة، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۹۸۹ م.

۱۷. سعدی، مصلح الدین، *غزلیات سعدی*، تصحیح حبیب یغمایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۰ ش.
۱۸. صالح، صبحی، *دراسات فی فقه اللغة*، دار العلم للملایین، بیروت د.ت.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسین، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۲۰. طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، تحقیق: با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، د.ت.
۲۱. طیب، سید عبد الحسین، *أطیب البیان فی تفسیر القرآن*، انتشارات اسلام، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش.
۲۲. فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، تحقیق حسین اعلمی، الصدر، چاپ دوم، تهران، ۱۴۱۵ ق.
۲۳. قرشی، سید علی اکبر، *تفسیر أحسن الحدیث*، بنیاد بعثت، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. القزوینی الخطیب، جلال الدین محمد بن عبدالرحمن، *التلخیص فی علوم البلاغة*، ضبطه و شرحه عدالحمن البرقوقی، دارالکتاب العربی، بیروت-لبنان، د.ت.
۲۵. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق سید طیب موسوی جزایری، الطبعة الرابعة، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ ش.
۲۶. کیهان فرهنگی، شماره ۶۶، از ص ۱۴ تا ص ۱۶، شهریور ۱۳۶۸.
۲۷. طبرسی، حسن بن فضل، *تفسیر جوامع الجوامع*، گروه مترجمان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۷ ش.
۲۸. همو، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، به ترجمه گروه مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ اول، تحقیق: رضا ستوده، ۱۳۶۰ ش.
۲۹. مغنیه، محمدجواد، *تفسیر الکاشف*، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، تهران.
۳۰. مکارم شیرازی، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، مدرسه امام علی بن ابی طالب، چاپ اول، قم ۱۴۲۱ ق، ۱۳۷۴ ش.
۳۱. همو، *تفسیر نمونه*، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۳۲. طباطبایی، محمد بن حسین، *تفسیر المیزان*، به ترجمه موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، قم، ۱۳۷۴ ش.
۳۳. نجفی خمینی، محمد جواد، *تفسیر آسان*، اسلامیة، چاپ اول، تهران، ۳۹۸۱ ش.
۳۴. نظامی گنجوی، *شرفنامه*، تصحیح: حسن وحید دستجردی، نشر قطره، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ش.
۳۵. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن، *ایجاز البیان عن معانی القرآن*، دار الغرب الإسلامی، بیروت، چاپ اول، تحقیق حنیف بن حسن القاسمی، ۱۴۱۵ ق.
۳۶. الهاشمی، أحمد، *جواهر البلاغة*، دار إحياء التراث العربی، بیروت. د.ت.

Archive of SID